

خردسالان

دوست

سال پنجم
شماره ۲۲۴، پنجشنبه
۱۳۸۶ اردیبهشت
۳۰۰ تومان



صاحب امتیاز: موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۳ درست مثل تابلو!



۱۷ قوی ولی بد اخلاق



۲۰ قصه‌ی حیوانات



۲۲ پدر من ...



۲۴ کاردستی



۲۵ فرم اشتراک



۲۷ ترانه‌های آسمانی



۳ با من بیا ...



۴ بازی بازی



۷ نقاشی



۸ فرشته‌ها



۱۰ کمک کمک



۱۱ جدول



۱۲ بازی



پدر و مادر عزیز، مهربان گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

● مدیر مسئول: مهدی ارکانی

● سردبیران: افشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمد حسین سلواتیان

● گرافیک و صفحه آرایی: مجتبی سلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمد رضا اصغری

● نشانی: تهران - خیابان انقلاب - چهارراه کالج، شماره ۹۶۲ - نشر عروج

تلفن: ۶۶۷-۱۲۹۷ و ۶۶۷-۶۸۳۳ و ۶۶۷-۶۸۳۳ شماره: ۶۶۷۱۲۹۱۱

پامن بیا...

دوست من سلام.

من اژدها هستم.

ترسناک و قوی با نفسی آتشین! نترس شوخی کردم.

من اژدهای قصه‌ها هستم. اصلاً واقعی نیستم.

همیشه دلم می‌خواست به دنیای واقعی بچه‌ها بیایم و با آن‌ها دوست بشوم.

مادرم اجازه داد تا به مجله‌ی دوست خردسالان بیایم چون این‌جا

پر از شعر و قصه و بچه‌های خوب است.

حالا من با تو دوست هستم.

پس دست مرا بگیر و برای ورق زدن مجله با من بیا...





بازی بازی



لاله جعفری

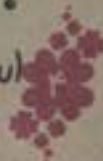
نی نی گفت: «پیا توپ بازی!»

نینا گفت: «پیا عروسک بازی!»

نی نی گفت: «ماشین بازی!» نینا گفت: «طناب بازی!»

نی نی گفت: «اصلاً بازی پی بازی!» نینا گفت: «بازی پی بازی!» و از اتاق بیرون رفت. از آشپزخانه، صدای تلق و تولوق می آمد. نینا رفت آن جا و دیگ قرمز را دید که روی اجاق نشسته است. دیگ قرمز تا نینا را دید، تلق و تولوق درش را بالا انداخت و گفت: «آهای! دامن صورتی، چارقد توری! کچامی ری!»

نینا گفت: «می روم به راه دور، یه دوست خوب پیدا کنم، یه عالمه بازی کنم.» دیگ قرمز گفت: «تلق تولوق، دوست من می شی!» نینا گفت: «اگر با تو دوست بشوم، با هم بازی کنیم، اگر یک وقت من باختم، آن وقت چی!» دیگ قرمز گفت: «خب معلوم است! تو را توی خودم می نشانم از این شهر به آن شهر می برم و جامی زنم، چار



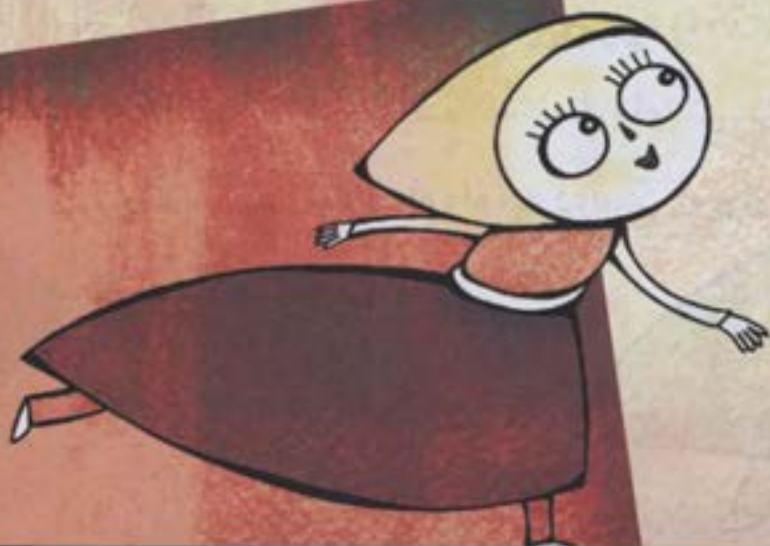
و چار و چار این بچه باخته! این بچه باخته! و حالا نغند و کی بخند!»
نینا، چارقش را کشید تو صورتش و گفت: «واه واه واه چه دوستی!» و از آشپزخانه بیرون رفت. از آن اتاق، صدای پیتیکو پیتیک می آمد. نینا به آن جارفت و صندلی سبزه را دید که به دیوار تکیه داده است.

صندلی سبزه تا نینا را دید، جلو عقب رفت و گفت: «آهای! دامن صورتی، چارقد توری! کجا می ری؟» نینا گفت: «می روم به چایی دور، یک دوست خوب پیدا کنم، یک عالمه بازی کنم.» صندلی سبزه گفت: «پتکو پیتک، دوست من می شی؟» نینا گفت: «اگه با تو دوست بشوم، با هم بازی کنیم، اگر یک وقت من باختم، آن وقت چی؟» صندلی سبزه گفت: «خب معلوم است، تو را سوار می کنم، از این دشت به آن دشت می برم و چار می زنم! این بچه باخته! این بچه باخته! و حالا نغند و کی بخند!» نینا دامنش را ورچید و گفت: «واه واه واه چه دوستی!» و از آن جارفت کنار پنجره.



به آسمان نگاه کرد و گفت: «پس کجا پروم، پاکی دوست پشوم؟» که یک دفعه صدای جیک جیک شنید. جوجه زرده گفت: «دوست من می شوی؟» نینا گفت: «اگر دوست شویم، با هم بازی کنیم، اگر یک وقت من باختم، آن وقت چی؟» جوجه زرده جیک جیک کرد و گفت: «اون وقت می گم؛ این فقط یک بازی بود! حالا پیا سه تایی بازی کنیم.» و دامن نینا را کشید و او را پیش نی نی برد.

نی نی که تنها نشسته بود، تا نینا را دید از جا پرید و گفت: «می آیی بازی؟» جوجه زرده گفت: «منم بازی! منم بازی!» بعد سه تایی دویدند و عروسک را سوار ماشین کردند، توپ را هم دادند به دستش، طناب را بستند به ماشین و سه تایی آن را کشیدند و بیب بیب دور خانه راه رفتند!



نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



فرشته‌ها



مادرم می‌گوید: «خدا، همیشه و همه جا در کنار ما است، اما ما او را نمی‌بینیم.»
مادرم می‌گوید: «وقتی خدا به گل نگاه می‌کند، غنچه‌ها باز می‌شوند. وقتی خدا به زمین لبخند می‌زند زمین سبز می‌شود.»

امروز در باغچه‌ی کوچک ما، غنچه‌ها باز شدند و زمین سبز شد.

به مادرم گفتم: «پهار شده و خدا به باغچه‌ی ما نگاه می‌کند.»

مادرم مرا بوسید و گفت: «پهار هدیه‌ی زیبای خدا است.»

من خدا را برای این هدیه‌ی زیبا شکر کردم.





کمکمک

افسانه شعبان نژاد

گنجشکه روی بومه

داره صدا می کنه

انگاری جیک و جیک جیک

داره دعا می کنه

گرچه سیاه نشسته

نزدیک لونه ی اون

گنجشکه می گه: « جیک جیک

کمک، کمک خدا جون،

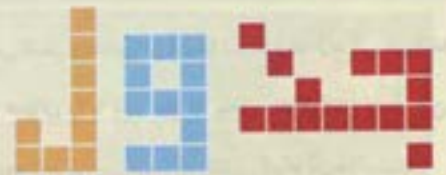
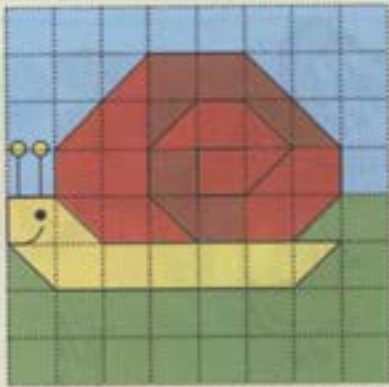
خدا کمک می کنه

کارها رو جور می کنه

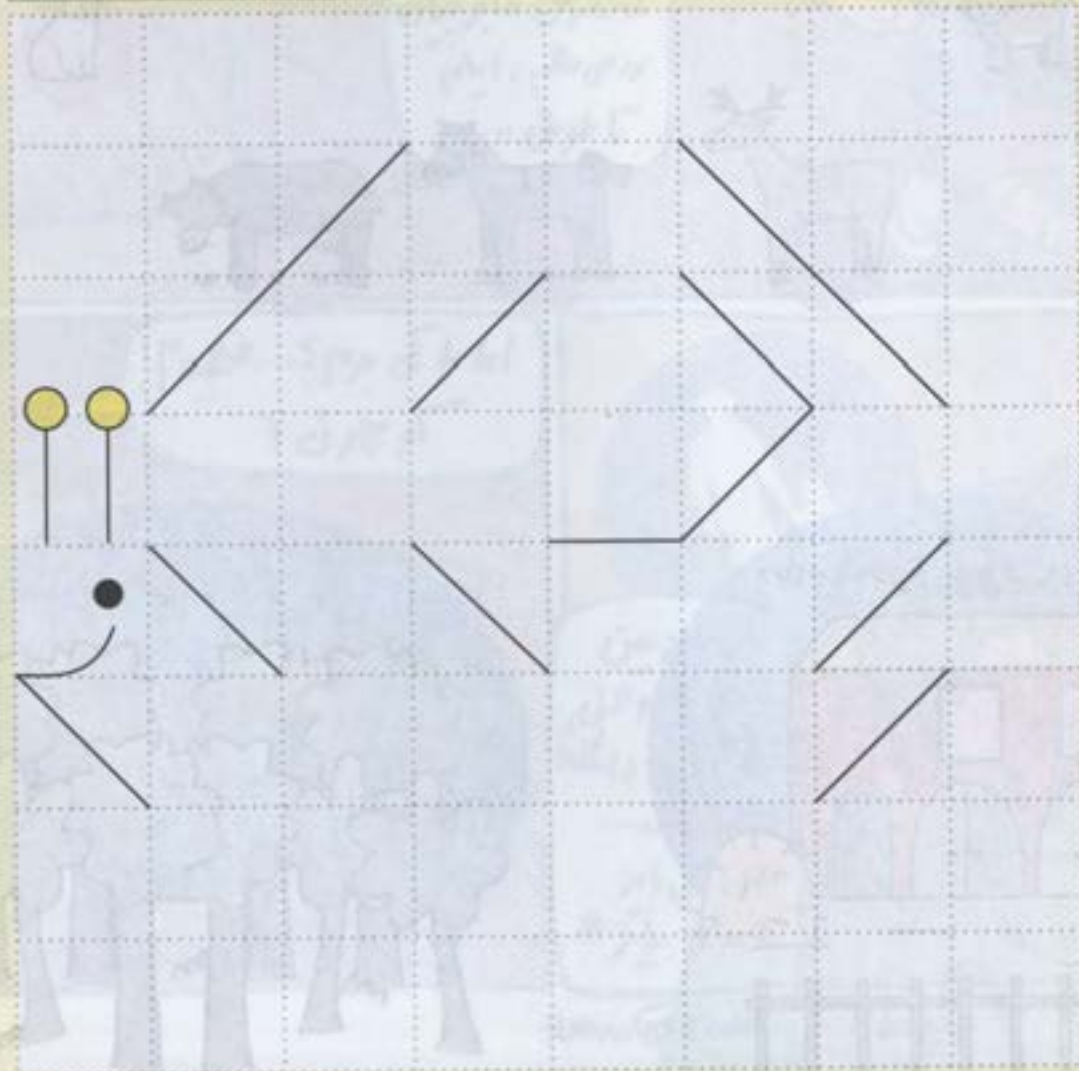
مامانی می گه: «پیشته!»

گرچه رو دور می کنه





جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



بعضی از حیوانات در جنگل زندگی می کنند و بعضی از آن ها در مزرعه زندگی می کنند.
به این شکل ها با دقت نگاه کن و هر حیوان را با یک خط به محل زندگی اش وصل کن.
یکی از آن ها نه در جنگل و نه در مزرعه زندگی می کند اگر گفتی کدام آن ها است!





* : بچه ها حقیقتا اشتباه می کنن ها!











با معرفی شخصیت‌های داستان به کودک، از او بخواهید در خواندن داستان شما را همراهی کند.



حنایی



خال خالی



بزی



ببعی



گرگ



قوی ولی بد اخلاق

یکی بود، یکی نبود.

غیر از خدا هیچ کس نبود.




می کرد. گاو بد اخلاقی بود که با  و  و  در یک مزرعه زندگی



با هیچ کس دوست نبود.

چند بار به سراغ  رفته بود تا با او حرف بزند، اما  بد اخلاق

حوصله‌ی حرف زدن با هیچ کس را نداشت.







حتی  و  هم همکاری کرده بودند تا با  دوست شوند، بی فایده بود.

 می گفت: « یک گاو وحشی است هیچ کس جرأت دوست شدن با او را ندارد.»


یک روز، وقتی  و  و  مشغول حرف زدن و علف خوردن بودند، سرو کله‌ی  پیدا شد.  خیلی ترسید.

 جیغ کشید و رفت پشت  پنهان شد.  هم ترسیده بود.  نزدیک و نزدیک تر شد.

 فریاد زد: «از این جا برو! من از تو قوی تر هستم!»

اما اصلاً از  نترسید. بی چاره ، کنار  ایستاده بود و از ترس می لرزید.




ناگهان صدای پای  به گوش رسید.


وقتی چشمش به  افتاد، از ترس پا به فرار گذاشت. انگار او

هم فهمیده بود که  با کسی شوخی ندارد!

وقتی  رفت،  پیش  و  و  آمد و

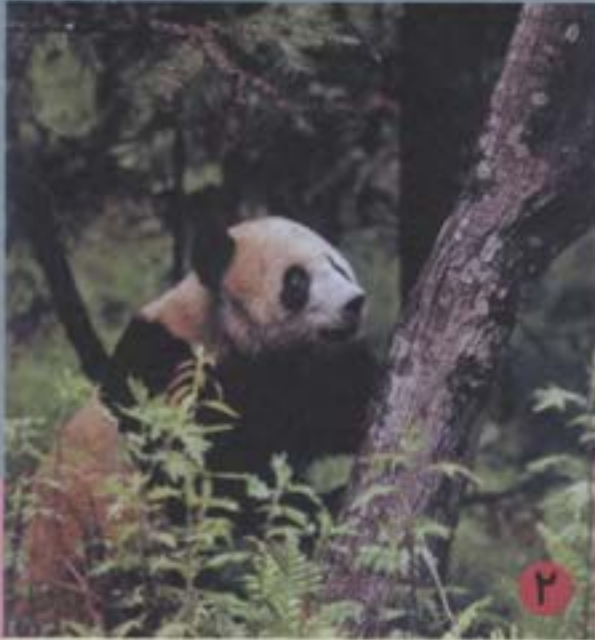
گفت: «هیچ کس جرأت ندارد دوستان مرا بترساند!» او این را گفت و رفت.

 و  و  به هم نگاه کردند و خندیدند. آن‌ها فهمیدند که

با آن‌ها دوست است. یک دوست قوی ولی کمی بد اخلاق! 



قصه‌ی نیوانان



مادر به او گفت: « باید جایی بروم.
بیا و مراقب خواهر کوچولویت باش.»



پاندا کوچولو روی درخت مشغول بازی بود
که مادر او را صدا زد.



خواهر کوچولوی پاندا، آن قدر کوچک بود که نمی‌توانست با پاندا بازی کند.





۵

وقتی مادر پاندا برگشت،
خواهر کوچولوی او خواب بود.



۴

پاندا کوچولو، خواهرش را بغل گرفت و تا برگشتن مادر از او مراقبت کرد.



۶

مادر، پاندا را بغل گرفت،
او را بوسید و از این که
با خواهرش مهربان بود
از او تشکر کرد.

پدر من ...



پدر من شیرینی پز است.

او در یک قنادی کار می‌کند.

پدرم موقع درست کردن شیرینی، لباس و کلاه مخصوص

می‌پوشد. لباس و کلاه او همیشه سفید و تمیز است.

یک روز پدرم، برای یک جشن عروسی، کیک چهارطبقه

درست کرد.

او با این کیک عکس هم گرفت! ما عکس پدرم و کیک

چهارطبقه‌ی او را به دیوار زده‌ایم.

پدر من همیشه بوی خوب شیرینی می‌دهد!



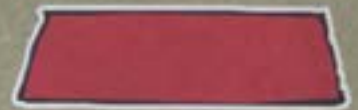




کار دستی

شکل‌ها را از روی خط (سفید) قیچی کن.

شکل‌های پایین را روی تصویر بالا، در جای مناسب بچسبان تا تابلوی نقاشی کامل شود.



دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر مروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / / ۱۳ تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء



نشانی فرستنده:

جای تمبر

نشروخ

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



ترانه‌های آسمانی

مصطفی رحماندوست

نیمکت و فواره و آب

پارک ما جای نازیه

یه جا پراز درخت و گل

یه گوشه جای بازیه

برای رفع خستگی

از توی خونه بهتره

سایه و آفتابش خوبه

برای بازی محشره!

خدا! کمک کن، نکنه

به پارک زیبا بدکنیم

خدا نکرده، بی هوا

سبزه‌ها رو، لگد کنیم!



